

یا صابر ای صبر کننده



پشت پنجره‌ی خانه‌ی ما، لانه‌ی یک کبوتر بود.
کبوتر برای ساختن لانه‌اش، خیلی زحمت کشیده
بود.

مادرم می‌گفت: «این کبوتر، چه لانه‌ی قشنگی
دُرُست کرده!» حتماً می‌خواهد توی لانه‌اش تخم
بگذارد!

اما دیروز، باد خیلی تندی آمد. لانه‌ی کبوتر خراب
شد. من غصه‌ خوردم. حتماً کبوتر هم خیلی غصه
خورده!

خدایا... ای خدایی که صبرت زیاد است!...
به کبوتر هم صبر بده تا دیگر غصه نخورد، لانه‌اش
را هم دوباره بسازد.